

کارگاه ترجمه حرفه‌ای^(۱)

علی خزاعی فر

مایلم سخن خود را با این دعا آغاز کنم: "خداوند رحمت کند آن کس را که می‌داند چه می‌گوید. به که می‌گوید و چگونه می‌گوید." این دعا را برای ادای دین به استاد گرامی جناب آقای دکتر محمدرضا باطنی خواندم که با وجود کسالت در جمع ما حاضر شدند و با حضور خود به جمع ما اعتبار بخشیدند. ان‌شاء‌الله استاد سالها همچنان در سنگر فرهنگ‌نویسی و زبان‌شناسی فعال باشند و به همه علاقه‌مندان پشت‌گرمی بدهند.

دعایی که خواندم، حاوی دستورالعمل اخلاقی موجزی است که بیش از همه به کار سخنرانان و نویسندگان و مترجمان و معلمان می‌آید. این دعا را از منش علمی دکتر باطنی الهام گرفته‌ام. همکاران و دانشجویان دکتر باطنی بر این نکته اتفاق نظر دارند که ایشان ذهن روشنی دارند و می‌کوشند مطلبی را که می‌خوانند به خوبی درک کنند و چون خوب درک کردند به ساده‌ترین و روشن‌ترین صورت آن را به دانشجویان انتقال بدهند. دو آفت بزرگ معلمی در دانشگاه، فریب خود و فریب دانشجویان است. برای اینکه بدانیم چه می‌دانیم و چه نمی‌دانیم، باید با خود صادق باشیم و اگر با مخاطب هم صادق باشیم، می‌دانیم چه بگوییم و چگونه بگوییم.

رشته زبان‌شناسی، مثل هر رشته علمی دیگر، نخست طبیعتی وحشی دارد. مفاهیم به دام لفظ در نمی‌آیند و اگر به قالب اصطلاح دربیایند، همچنان وحشی جلوه می‌کنند. امر و زه پس از پنجاه سال کار در زمینه زبان‌شناسی، اصطلاحات این علم در زبان فارسی "خودی" یا "بومی" شده‌اند و کتب متعدد زبان‌شناسی به زبان فارسی نوشته یا ترجمه می‌شود و دکتر باطنی از جمله پیشگامانی است که در خودی کردن و بومی کردن زبان‌شناسی و اصطلاحات آن نقش برجسته‌ای داشته‌اند. اتفاقاً موضوع سخنرانی بنده هم به نوعی مسأله "بومی کردن" است چون به اعتقاد من بومی کردن به قلمرو مفاهیم و اصطلاحات سرکش علمی محدود نمی‌شود بلکه، چنان‌که خواهیم دید، در ترجمه هم مصداق و ضرورت دارد.

بعد از این مقدمه، لازم است مقدمه دیگری بگوییم. در همایش ترجمه ادبی مشهد احساس کردم در کنار سخنرانیهای متعددی که برگزار شد، جای کارگاه ترجمه خالی بود. در چنین کارگاهی دانشجویان

۱. متن سخنرانی ایراد شده در سمینار ملی مسائل آموزش زبان، دانشگاه آزاد تبریز، شهریور ۱۳۸۰.

می توانستند با استفاده از تجارب مترجمان حرفه‌ای و در خلال ترجمه متنی خاص، با برخی نکات ظرایف کار عملی ترجمه و با شیوه کار مترجمان حرفه‌ای آشنا شوند. بر این اساس پیشنهاد برگزار کارگاه ترجمه را به دبیر محترم این سمینار دادم و تصورم این بود که برای تعدادی دانشجوی کارگاه برگزار می‌کنم. در اینجا متوجه شدم دانشجویی در سمینار شرکت ندارد و مخاطبین همگی سخنرانان میهمانان سمینار هستند. لذا فکر کردم مناسب تر آن است که به جای برگزاری کارگاه درباره کارگاه صحبت کنم. از این رو در این فاصله نکاتی را یادداشت کرده‌ام که خدمتان عرض خواهم کرد.

کارگاه ترجمه کلاسی است برای آموزش زبان از طریق ترجمه یا آموزش ترجمه حرفه‌ای. آموزش زبان از طریق ترجمه بحث مفید و ارزشمندی است و با مسائل آموزش زبان که موضوع این سمینار است سنخیت دارد، اما چون قبلاً در این باره به تفصیل صحبت کرده‌ام، در اینجا به بحث درباره کارگاه ترجمه حرفه‌ای می‌پردازم.

برای پرداختن به موضوع ترجمه حرفه‌ای، یک انگیزه دیگر هم دارم و آن اینکه خود را به جمع مترجمان حرفه‌ای وابسته می‌دانم. این سخن بدین معنا نیست که خود را مترجم حرفه‌ای می‌دانم، بلکه بدین معناست که خود را نیازمند آنان می‌یابم. معتقدم در مقام مدرس ترجمه و محقق ترجمه، باید به دنیای خاموش ولی پررمزوراز مترجمان حرفه‌ای وارد شد، چون سایه آنان را تعقیب کرد و در هنگام کار شاق ترجمه، عرق ریزان روح آنها را شاهد بود تا بتوان از آن دنیا برای تحقیق درباره ترجمه و آموزش ترجمه توشه‌ای بر گرفت. برخی محققان و مدرسان ترجمه به دنیای مترجمان حرفه‌ای پشت کرده‌اند و به زبان‌شناسی امید بسته‌اند. تحقیقات ترجمه و نیز برنامه‌های آموزش ترجمه که صرفاً متکی به زبان‌شناسی است راه به جایی نبرده‌اند. این موضوع مهمی است که باید در جای دیگر به آن پرداخت. در اینجا به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که آموزش ترجمه و تحقیق درباره ترجمه وقتی مؤثر است که استاد و محقق از زبان‌شناسی بی‌بهره نباشد اما زبان‌شناسی کافی نیست زیرا واقعیت ترجمه، که موضوع آموزش و تحقیق است، در کار مترجمان حرفه‌ای یافت می‌شود.

قبل از ورود به بحث اصلی، لازم است به دو نکته دیگر هم اشاره کنم. نکته اول این است که تعریف ما از کارگاه ترجمه حرفه‌ای، تعریفی آرمانی است و آن کارگاهی است که باید باشد یا می‌تواند باشد. نکته دوم درباره ارتباط این بحث با موضوع سمینار است. از آنجا که این سمینار درباره آموزش زبان است، این سؤال ممکن است پیش بیاید که این بحث چه ربطی به موضوع سمینار دارد. به ظاهر ربطی ندارد ولی در واقع می‌توان ربطی و فایده‌ای برای آن یافت. برخی معتقدند هدف برنامه رشته مترجمی زبان یا درس ترجمه، تربیت مترجم است یا می‌تواند باشد ولی در اینجا پس از توصیف کار حرفه‌ای ترجمه معلوم می‌شود چه فاصله‌ای میان آموزش ترجمه و دنیای حرفه‌ای ترجمه وجود دارد. ربط و فایده این سخنرانی زدودن این توهّم است.

بحث را با این سؤال تکراری آغاز می‌کنم: آیا اساساً ترجمه حرفه‌ای قابل آموزش است؟ عموم

صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که نوشتن هنر است، یعنی تاحدی می‌توان آن را آموزش داد ولی فراتر از آن حد، قلمرو خلاقیت است. خلاقیت در دو بُعد بروز می‌کند، صاحب‌اندیشه بودن و توان تبدیل یا بیان اندیشه به لفظ. این دو بُعد لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. یعنی می‌توان تصور کرد که فردی صاحب‌اندیشه باشد اما نتواند اندیشه بدیع خود را به زبانی متناسب با آن بیان کند. برعکس، می‌توان تصور کرد که فردی بر زبان تسلط داشته باشد، اما صاحب‌اندیشه‌های بکر و بدیع نباشد. شاید برخی اهل قلم هم که به ترجمه روی می‌آورند این احساس را دارند که می‌توانند بنویسند اما خود را صاحب‌اندیشه‌های نو نمی‌یابند.

ترجمه نوعی نوشتن است زیرا از جهتی شبیه و از جهتی متفاوت با آن است. شبیه از آن جهت که مثل نوشتن، تخیل و تسلط بر زبان را می‌طلبد و متفاوت از آن جهت که اندیشه از آن دیگری است. پس نباید توان نوشتن به زبان مادری را بدهی فرض کرد یا تصور کرد که بر اثر تمرین ایجاد می‌شود. آموزش و تمرین بی‌تأثیر نیست، اما نکته مهمی که غفلت از آن به توهمات بزرگ انجامیده این است که ترجمه هنر است و آموزش ترجمه، چنانکه در جای دیگر گفته‌ام، "در سطح حداقل ممکن" و "در سطح حداکثر" ناممکن است و ترجمه حرفه‌ای، مهارتی در سطح حداکثر است.

پس اگر ترجمه حرفه‌ای هنر است، کارگاه ترجمه به چه منظور بر پا می‌شود؟ پاسخ من به این سؤال این است که وجوه مشترک ترجمه و نوشتن در کارگاه تدریس نمی‌شود. آنجا که ترجمه با نوشتن تفاوت پیدا می‌کند، ترجمه آموزش داده می‌شود. تفصیل این سخن از این قرار است. در کارگاه ترجمه حرفه‌ای نه زبان تدریس می‌شود نه زبان‌شناسی. البته متن تحلیل می‌شود و به‌ناچار نوعی آموزش زبان صورت می‌گیرد، اما مجموعه‌ای از مهارت‌ها یا پیش‌فرضها وجود دارد که آنها را می‌توان در مجموع "اصول و مهارت‌های ترجمه" نامید و موضوع کارگاه ترجمه حرفه‌ای آموزش این اصول و مهارت‌هاست. این آموزش توسط مترجم حرفه‌ای آرمانی ما که در اینجا او را استاد می‌نامیم و در طی تجربه‌ای واقعی در ترجمه صورت می‌گیرد. توجه کنید که در اینجا ترجمه، نوعی خاص از نوشتن تلقی می‌شود و اصول و مهارت‌هایی که در این نوع نوشتن به کار می‌رود از کار مترجمان حرفه‌ای قابل انتزاع و در نتیجه قابل آموزش است. البته آموزش دادن الزاماً به معنای یاد گرفتن نیست. یاد گرفتن به عوامل متعدد از جمله عوامل مربوط به یادگیرنده بستگی دارد.

گفتیم که ترجمه و نوشتن با یکدیگر تفاوت دارند. نویسنده خوب لزوماً مترجم خوبی نیست. نویسنده خوب هم از آموزش اصول و مهارت‌های ترجمه فایده می‌برد. بسیاری از نویسندگان وقتی ترجمه می‌کنند شخصیتی دیگر می‌یابند. دلیل این امر آن است که معمولاً تعریف اولیه‌ای که افراد از ترجمه دارند تعریفی لفظ‌گرایانه است. لفظ‌گرایی فقط در نزد کسانی دیده نمی‌شود که تسلط بر زبان مادری خود ندارند. حتی آنان که فارسی را خوب می‌دانند و خوب می‌نویسند، در عمل برخی ویژگی‌های نحوی و تعبیرات زبان اصلی را وارد زبان فارسی می‌کنند یا حتی به ترکیبات غیرقابل قبول و جملات

غیر منطقی تن در می دهند به طوری که بین سبک ترجمه و سبک نگارش آنها تفاوتی محسوس به چشم می خورد. چنین مواردی در ترجمه های چاپ شده بسیاری از مترجمان دیده می شود حال آنکه تألیفات این مترجمان چنین موارد خطا یا انحراف از زبان معیار دیده نمی شود. این نویسندگان وقت ترجمه می کنند بیشتر به ذخایر لغوی، نحوی و معنایی زبان اصلی می اندیشند تا به زعم خود تا حد امکان به نویسنده وفادار بمانند حال آنکه در تألیف منحصر به ذخایر لغوی، نحوی و معنایی زبان مادری خود اتکا دارند. اساساً تصویری که آنها از متن و انسجام متن دارند، در مورد تألیف و ترجمه متفاوت است.

این گرایش اولیه به لفظ گرایی، علتش هر چه باشد — ترس از مؤلف غایب یا منتقد احتمالی، تصور نادرست از وفاداری یا تقدس بخشیدن به متن اصلی — بر نحوه بیان مترجم اثر می گذارد. کار استاد در کارگاه ترجمه آن است که بگوید وقتی به فارسی می نویسید باور کنید که در قلمرو فارسی هستید، فارسی فکر کنید و به ذخایر نحوی و معنایی فارسی متکی باشید. این یک پیش فرض یا اصل است و مترجم با اتکا به این اصل تصمیم می گیرد. کار استاد هدایت مداوم دانشجویان را از سیطره زبان متن اصلی خارج کند و در فضای فارسی نگه دارد و برای استفاده از تعبیرات فارسی در او اعتماد به نفس ایجاد کند.

تصور کنید متنی را می خوانید که ترجمه است ولی آنقدر زبان متن روان و رام است که همه حواس شما به موضوع جلب شده و به کلی فراموش کرده اید که متن، ترجمه است. وقتی خودتان شروع به ترجمه متنی می کنید، می بینید متن بسیار وحشی است. انسجام منطقی به متن دادن دشوار است. ساختارها و تعبیرات و ترکیبات بیگانه اند و نهایتاً هر چند موفق می شوید همه تدیسه نویسنده را منتقل کنید، باز زبان ترجمه شما با زبان ترجمه استاد تفاوت دارد. مصالح که یکی بوده، تفاوت در چیست؟ استاد چه کار می کند؟ چه مهارت‌ها، چه مجوزها، چه پیش فرضهایی داشته است؟ استاد نمی تواند از کسی مترجم بسازد، اما می تواند پیش فرضهایش را برای شما بگوید و بر آن اساس شمار هدایت کند. مهارت‌های عملی استاد در کار ترجمه مبتنی بر پیش فرضها یا اصولی است. این پیش فرضها را می توان در قالب قضایایی که مبنای عقلی-استدلالی دارد بیان کرد و آنها را راهنمای عمل قرار داد. برخی از این پیش فرضها از این قرار است: ترجمه عملی با هدف برقراری ارتباط است. ارتباط وقتی مؤثر است که با ذخایر زبان مادری برقرار شود. استاد بر اساس طرحی ذهنی ترجمه می کند. استاد در ترجمه هر متن مجموعه‌ای دستورالعمل دارد که روش کار او را تعیین می کنند. مترجم در خلأ و بدون مخاطب و بدون اعتنا به نوع متن، ترجمه نمی کند. ترجمه فرایند تصمیم‌گیریهای پی در پی است و تصمیمات استاد با یکدیگر همخوانی دارد زیرا او بر اساس طرح ذهنی و از منظری بالاتر به کار خود می نگرد.

پس به طور خلاصه، آموزش ترجمه حرفه‌ای موضوعیت دارد. یعنی مجموعه‌ای از پیش فرضها و مهارت‌ها وجود دارد که از کار مترجمان حرفه‌ای به دست می آید و قابل تدوین و قابل آموزش است و لذا می توان به فعالیتی به نام آموزش ترجمه حرفه‌ای قایل بود که با دیگر فعالیتها مثل آموزش زبان‌شناسی، آموزش زبان و آموزش نوشتن متفاوت است. این آموزش در کارگاه صورت می گیرد، خواه کارگاه یک

شاگرد داشته باشد — مثل وقتی که شاگرد زیر نظر استاد به ترجمه می‌پردازد و استاد در خلال کار نکته‌ها را به او می‌آموزد — خواه کارگاه کلاسی عمومی باشد. در کارگاه استاد رادر حسین کار و تصمیم‌گیری می‌بینیم، با پیش‌فرضهایش آشنا می‌شویم و می‌بینیم که استاد چگونه پیش‌فرضهایش را در عمل پیاده می‌کند.

گفتیم که تعریف ما از کارگاه و استاد تعریفی آرمانی است. استاد مانده زبان‌شناسی بیگانه با عمل ترجمه است و نه مترجمی که تصور می‌کند ترجمه فرایندی خلاق است و لذا نمی‌توان درباره آن سخن گفت و آن را تعلیم داد. استاد درباره کارش می‌اندیشد و می‌تواند آن پیش‌فرضهایی را که راهنمای تصمیم‌گیریهای اوست انتزاع کند و آنها را آموزش بدهد. در سالهای اخیر محققان بسیاری ترجمه را موضوع تحقیق قرار داده و نیز با گسترش رشته تربیت مترجم انبوهی از معلمین به آموزش ترجمه روی آورده‌اند. از آنجا که آموزش ترجمه به‌ویژه در ایران جدید است و در عین حال گسترش سریعی داشته است، ما هنوز نه محقق ترجمه داریم نه مدرس ترجمه و از این روست که استاد ما، استادی آرمانی است. در ادامه بحث، برخی خصوصیات استاد را دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

استاد خود دستی در کار ترجمه حرفه‌ای دارد. مگر می‌شود کسی که خودش ترجمه نکرده، مشکلات ترجمه را درک کند و راه‌ورش ترجمه کردن را یاد بدهد. سخن استاد از تجربه ناشی می‌شود نه از نظریه. نظریه هم باید با تجربه محک بخورد. فردی که ترجمه می‌کند با دشواریها و ضرورتها آشنا می‌شود و همین باعث می‌شود که دیدگاهی واقع‌گرایانه نسبت به عمل ترجمه و نیز ماهیت زبان پیدا کند.

استاد در زبان مادری نثری پذیرفتنی دارد. مطابق با معیارهای اهل قلم می‌نویسد و تفاوت‌های سبکی را هم تشخیص می‌دهد و هم می‌تواند ایجاد کند. توجه کنید که در اینجا دو معیار داریم. گاه متن ترجمه شده بسیار دقیق، لفظ به لفظ، درست و قابل درک به فارسی برگردانده شده. این می‌شود ترجمه با ملاق متن مبدأ. یعنی اگر متن مبدأ را ملاق بگیریم، ترجمه ما ترجمه‌ای است درست. ملاق دیگر، زبان فارسی است و آن این است که متن ترجمه شده را بر اساس متن‌های مشابه آن که در زبان فارسی تألیف شده بسنجیم. در این صورت می‌بینیم بسیاری از ترجمه‌ها که درست و دقیق هستند، با این ملاق ترجمه‌های خوبی نیستند. استاد در پی ترجمه‌های نوع اول نیست و البته این نوع ترجمه‌ها هم کم نیستند. فرض کنید متنی درباره ادبیات را کسی از انگلیسی به فارسی ترجمه می‌کند. اما ما که متن‌های مرتبط با ادبیات زیاد داریم نمی‌توانیم به سادگی با این متن ارتباط برقرار کنیم. ساختارها بلند و اصطلاحات و ترکیبات و تعبیرات نامأنوس است. اگرچه درجه‌ای از غرابت در ترجمه اجتناب‌ناپذیر است ولی استاد مسأله برابری دو متن را از منظری بالا می‌نگرد یعنی می‌کوشد بین ترجمه و متن فارسی در مورد ادبیات که هر دو به یک ژانر تعلق دارند تعادل سبکی برقرار کند. ایجاد این تعادل به صورت صددرصد غیر ممکن است و اصلاً درجه‌ای از غرابت به نمک متن می‌افزاید ولی استاد سعی می‌کند ترجمه‌اش ادامه سنت فارسی‌نویسی باشد، پس ترکیبات و تعبیرات غریب را به نحوی پذیرفتنی وارد فارسی می‌کند. بدین ترتیب با معیار زبان

فارسی ترجمه کردن یعنی ملاحظه ژانری که متن به آن تعلق دارد. ترجمه متن درباره ادبیات بر خواننده باید ادامه تجربه خواندن متن مشابه فارسی باشد. استاد می‌کوشد نه تنها اصطلاحات دو متن یکسان کند بلکه ویژگیهای زبانی دو متن را تا حد قابل تشخیص به یکدیگر نزدیک کند و به بیان دیگر ترجمه را به زبان بومی در بیاورد و بومی کند. در ضمن نباید از نظر دور داشت که متن مبدأ نیز در زبان اولیه ادامه سنت تألیفی آن جامعه بوده و به ژانر معینی تعلق داشته و خواننده در آن غرابتی نمی‌دیده. این خصوصیات در مورد ترجمه چرا نباید صدق کند؟ در واقع استاد به اصل وفاداری در مفهوم مکانیکی آن معتقد نیست بلکه معتقد به اصل تأثیر برابر است و آن مبتنی بر دو پیش فرض زیر است:

۱. متن مبدأ برای خواننده‌ای کم‌وبیش قابل تعریف نوشته شده. با هدف ایجاد تأثیری کم‌وبیش قابل توصیف.

۲. متن مقصد برای خواننده‌ای کم‌وبیش معین نوشته می‌شود (که البته این خواننده لزوماً در سطح خواننده متن مبدأ نیست) با هدفی که کم‌وبیش معین است (که این هدف هم ممکن است با هدف متن مبدأ یکی نباشد).

در پایان می‌پردازم به مهمترین مهارت استاد که در واقع فوت کوزه‌گری استاد است. استاد بر مبنای پیش فرضها و طرح ذهنی که برای ترجمه متنی خاص دارد، ناچار به انواع تغییرات دست می‌زند. استاد ماهیت زبان و ارتباط را می‌داند. مخاطب خود را می‌شناسد و با قابلیت‌های بالقوه و بالفعل زبان مادری خود آشناست. این عوامل حد و مرز تغییرات را برای او تعیین می‌کنند. استاد از حذف یک کلمه یا ترکیب یا تعبیر نمی‌هراسد. از افزودن یک کلمه یا ترکیب یا تعبیر به متن پروا ندارد. بسط یا قبض متن را گاه جایز می‌داند. اگر بخواهیم دقیق‌تر صحبت کنیم، باید گفت قدرت استاد در چندگونه‌نویسی است و همین است که از ترجمه هنر می‌سازد. اجازه می‌خواهم این قسمت را با تفصیل بیشتر توضیح بدهم.

در بسیاری از موارد، جملات نویسنده لفظ به لفظ یا با مختصر تغییر در ارکان جمله یا نقش دستوری کلمات قابل ترجمه است. این موارد را موارد ثابت در ترجمه می‌نامیم. همه جملات متون به این صورت قابل ترجمه نیستند و همه متون به یک نسبت دارای موارد ثابت نمی‌باشند. ساختار نحوی و معنایی غالب جملات در ترجمه تغییر می‌پذیرند. تغییر در سه سطح عمده روی می‌دهد. سطح کلمات، سطح ترکیبات، سطح تعبیرات. ترکیبات و تعبیرات نیز بر سه نوعند: ترکیبات و تعبیراتی که معادل آنها کم‌وبیش در فارسی وجود دارد؛ ترکیبات و تعبیراتی که در فارسی به کار نرفته ولی قابل درک و پذیرفتنی است و بالاخره تعبیرات و ترکیباتی که در فارسی به کار نرفته و اساساً قابل درک و پذیرفتنی نیست. از این سه سطح، تعبیرات از همه مهمتر است. تعبیرات خلاقیت و تسلط زبانی می‌طلبد و مترجمان را از یکدیگر متفاوت می‌کند. در اینجا اصطلاح "تعبیر" را به "نحوه بیان مفهوم یا فکری خاص" به کار می‌بریم و آن واحد معنایی فراتر از کلمه یا ترکیب است. به عنوان مثال، کلمه متفاوت و معادل آن در انگلیسی different دو واحد معنایی در سطح کلمه هستند. در غالب موارد تناظر یک به یک در سطح کلمه (کلمه

جدا از بافت) بین کلمات فارسی و انگلیسی وجود دارد. ترکیب *radically different* و معادل آن در فارسی "کاملاً متفاوت" دو واحد معنایی در سطح ترکیب (قید + صفت) هستند. بدیهی است در مقایسه با کلمات تناظر یک به یک در سطح ترکیبات بین دو زبان فارسی و انگلیسی کمتر وجود دارد. در اینجا نمی‌توان گفت این دو ترکیب کاملاً معادل هستند زیرا تصویری که قید *radically* در ذهن خواننده ایجاد می‌کند غیر از تصویری است که "کاملاً" در ذهن خواننده فارسی زبان ایجاد می‌کند. ترکیب "کاملاً متفاوت" بیشتر با ترکیب *entirely different* معادل است تا با ترکیب *radically different*. با این حال اگر این نوع دقت را کنار بگذاریم و به برابری از سطحی فراتر نگاه کنیم، این دو ترکیب را می‌توان معادل یکدیگر دانست و اساساً ترجمه بدون پذیرش این نوع نسبت امکان‌پذیر نیست.

به مثالی از تعبیر، در جمله زیر توجه کنید:

It is one thing to translate, and quite another thing to talk about translation.

در اینجا مفهوم "متفاوت بودن" با استفاده از یک اصطلاح (*idiom*) یا صورت ثابت زبانی بیان شده است. لازم به ذکر است که اصطلاحات از جمله تعبيرات هستند اما همه تعبيرات اصطلاح نیستند. اصطلاح تعبيری است که همه اهل زبان آن را به کار می‌برند و جزء ذخایر زبان به حساب می‌آید ولی گاه نویسنده تعبيری را به کار می‌برد - یعنی مطلب را به گونه‌ای بیان می‌کند - که کاملاً فردی و موردی است. عین تعبير فوق تصادفاً در فارسی نیز به کار می‌رود: "ترجمه کردن یک چیز است و حرف زدن از ترجمه یک چیز دیگر". اگر در فارسی عین تعبير فوق وجود نداشت، مجبور بودیم از تعبير مشابهی استفاده کنیم مثلاً: "حرف زدن از ترجمه کجا و ترجمه کردن کجا." و یا: "حرف زدن از ترجمه غیر از ترجمه کردن است." و یا "نه هر که ترجمه می‌کند، می‌تواند درباره ترجمه صحبت کند."

به چند مثال دیگر توجه کنید:

Though we may enjoy reading about the lives of others, it is extremely doubtful whether we would equally enjoy reading about ourselves.

در اینجا مشکل برابری در سطح ترکیب وجود دارد و آن ترجمه ترکیب *extremely doubtful* است. شاید بهترین ترجمه تحت‌اللفظی این ترکیب عبارت "بی‌نهایت محل تردید است که" باشد. این ترجمه در فارسی قابل درک است ولی "بی‌نهایت محل تردید است که" استاد اگر خود می‌خواست مطلب فوق را بنویسد از این ترکیب استفاده می‌کرد. پس این ترکیب اگرچه قابل درک است قابل قبول نیست. استاد خود را در موقعیت نویسنده قرار می‌دهد و از خود می‌پرسد اگر خود می‌خواست این مفهوم را بیان کند از چه تعبيری استفاده می‌کرد و آنگاه از ذخائر ترکیبات و تعبيرات فارسی معادل برای ترکیب فوق انتخاب می‌کرد.

ترجمه پیشنهادی: ما شاید از خواندن شرح زندگی دیگران در روزنامه لذت ببریم، اما بعید است خواندن خبر دربارهٔ خودمان به همان اندازه برایمان لذت بخش باشد

مثال دیگر:

Those who never have to change house become indiscriminate collectors of what can only be called clutter.

در اینجا نیز مشکل معادل‌یابی در سطح ترکیب وجود دارد و آن یافتن معادل برای ترکیب indiscriminate collectors است. ترجمه تحت‌اللفظی این عبارت یعنی "جمع‌کنندگان بی‌تمیز" نه بهترین و نه دقیق‌ترین ترجمه ممکن است و لازم است این واحد معنایی را در سطح واحد معنایی دیگر یا به تعبیری دیگر ترجمه کنیم. در اینجا که بین ترجمه تحت‌اللفظی این عبارت و مقصود گوینده مغایرت پیش می‌آید استاد به مقصود نویسنده اولویت می‌دهد و مقصود را از لفظ انتزاع کرده و آن را با لفظی دیگر بیان می‌کند. در اینجا بعید است بتوان ترکیب دو کلمه‌ای متن صلی را در دو کلمه حفظ کرد.

ترجمه پیشنهادی: کسانی که مجبور نیستند یکسر خانه عوض کنند، هر خرت و پرتی را جمع می‌کنند.

آخرین مثال:

Whether work should be placed among the causes of happiness, may perhaps be regarded as a doubtful question.

در اینجا با سه نوع غرابت سروکار داریم. ۱. ترکیب doubtful question. ۲. ساخت مجهول. ۳. شروع ابتدا به ساکن متن یا ساختار "اینکه..." و اساساً غرابت این ساختار در فارسی. در اینجا نیز راهی نیست جز انتزاع مقصود از لفظ و بیان آن به لفظ و تعبیری دیگر. بنابراین نباید تعجب کنیم اگر استاد جمله فوق را مثلاً به صورت زیر ترجمه کند:

شاید برخی در این مسأله تردید کنند که کار از جمله عو مبی است که انسان را شاد می‌کند. به همین تعداد مثال بسنده می‌کنم و ان‌شاء‌الله در فرصتی دیگر، اصطلاح تعبیر را با تفصیل بیشتر و مثالهای بیشتر تعریف خواهیم کرد. از وقت نسبتاً طولانی که دبیر محترم سمینار در اختیار ما گذاشتند و نیز از حوصله‌ای که شما همکاران عزیز به خرج دادید تشکر می‌کنم.